

حسین فروغی نیا*

چکیده

منطقه خلیج فارس از دیرباز درگیر مسایل و مشکلات امنیتی و حضور تأثیرگذار نیروهای فرامنطقه‌ای بوده که مانع از شکل‌گیری نوعی سیستم امنیت دسته‌جمعی شده است. در این مقاله، برای درک بهتر پدیده ناامنی منطقه‌ای در خلیج فارس در سال‌های اخیر، موانع و مشکلات امنیتی در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، به صورت خلاصه، شناسایی و معرفی شده است. به نظر نویسنده، تا زمانی که این موانع - به ویژه نبود اعتماد میان کشورهای منطقه - موجود باشد، بروز بحران‌های جدید دور از انتظار نیست، منتها جالب اینجاست که پدیده ناامنی منطقه‌ای در دنیای پس از جنگ سرد، دیگر به سود قدرتهای بزرگ جهانی، به ویژه ایالات متحده نیست.

کلید واژه‌ها: منطقه خلیج فارس، ناامنی منطقه‌ای، سیستم امنیت دسته‌جمعی، روند

دموکراتیزاسیون، جنگ سرد

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲، صص ۱۰۵-۱۲۲

دهه پایانی قرن بیستم با یک زلزله سیاسی بزرگ آغاز و به تغییر در ساختار قدرت در نظام بین الملل منجر شد؛ وحدت دو آلمان، تک قطبی شدن نظامی و چند قطبی شدن اقتصاد جهانی از جمله پیامدهای این تحول به شمار می آید. در دوره جنگ سرد درگیری اصلی بین آمریکا و شوروی بود و سایر قدرتها از جمله ژاپن و کشورهای اروپایی همواره سعی می کردند تا ابعاد گوناگون این درگیری و رقابت را در نظر بگیرند. اما پایان قرن بیستم در واقع پایان یک دوره و آغاز دوره جدیدی در نظام بین الملل بود. تحولات جدید، ساختار نظام سابق را در هم ریخت و زمینه پیدایش و تثبیت معیارهایی بود که قابلیت انطباق با شرایط جدید جهانی را داشته باشد. جنگ دوم خلیج فارس در ژانویه ۱۹۹۱ که اولین بحران عظیم پس از دوران جنگ سرد بود، نشانگر نقطه عطفی در روند تکامل راهبرد نظامی آمریکا تلقی گردید. در این میان خلیج فارس که به عنوان غنی ترین و مهم ترین منطقه جهان به لحاظ داشتن ذخایر عظیم هیدروکربورها، و نیز اهمیت اقتصادی و مالی به عنوان یک بازار گسترده و پررونق، از موقعیت راهبردی بسزایی برخوردار است، بیشترین چالشها را نسبت به تحولات دوران پس از جنگ سرد و دوره پس از ۱۱ سپتامبر به خود دیده است؛ منطقه ای که رابطه مستقیمی با امنیت ملی دیگر قدرتهای جهانی دارد و حتی امنیت و ثبات اقتصاد جهانی تا حدودی به این منطقه وابسته است.

در اینجا باید یادآور شد که منطقه خلیج فارس با داشتن ۲۳۰ هزار کیلومتر مربع مساحت، ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (۶۵ درصد از ذخایر نفتی جهان) و ۳۰٫۷ تریلیون متر مکعب گاز را در خود جای داده است. حدود دو سوم نفت مورد نیاز غرب و چهار پنجم نفت مورد نیاز ژاپن از این منطقه تأمین می شود.^۱ به هر حال پس از جنگ دوم خلیج فارس که منجر به عقب نشینی نیروهای عراقی از کویت و حضور پایدارتر نیروهای بیگانه در منطقه گردید، آمریکا و متحدانش برای اینکه دولتهای سرکش منطقه را با سیاستهای خود همراه سازند، به تحریمهای سیاسی و اقتصادی علیه این کشورها دست زدند؛ اقداماتی که انطباق کاملی با نظم نوین جهانی مطرح شده توسط بوش (پدر) داشت. در حالی که جهان به سوی چند قطبی

شدن گام بر می داشت و انتظارات برای رعایت حقوق بشر و توسعه حقوق بین الملل همه گیر شده بود، حمله تروریستی گروه القاعده به ساختمانهای تجارت جهانی آمریکا که حوادث ۱۱ سپتامبر را رقم زد، نقطه عطفی در رخدادهای داخلی جامعه آمریکا و نیز جهان بود، به طوری که مسایل جهانی در سال ۲۰۰۱ یکسره تحت الشعاع رویداد ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن بود. این امر سیاستهای مداخله جویانه ایالات متحده را در جهان تسریع بخشید، به گونه ای که اقدامات آمریکا مبانی، اصول، اهداف و کارکرد منشور ملل متحد، شورای امنیت و دیگر نهادهای منطقه ای و جهانی را زیر سؤال برد. از سوی دیگر، حمله یک جانبه به کشور افغانستان و سرکوب و پراکندگی گروه القاعده، به نوعی حلقه نفوذ ایالات متحده را در منطقه تقریباً کامل کرد. نظام بین الملل در سال ۲۰۰۲ یکسره تحت تأثیر بحران عراق بود، این بحران تا سال ۲۰۰۳ (فرودین ۱۳۸۲) ادامه یافت. در واقع، تهاجم نظامی ایالات متحده آمریکا به عراق و واکنش بی سابقه افکار عمومی بین المللی به آن، فصل تازه ای در کتاب تاریخ سیاسی جهان در سده بیست و یکم گشوده و به عنوان یک نقطه عطف تاریخی تازه، خطوط نگران کننده ای از شکل گیری یک نظام تک قطبی خشن را در جهان ترسیم کرده است.

در واقع، با فروپاشی نظام دو قطبی در اوایل دهه ۱۹۹۰، جهان سیاست به دوران تازه ای گام گذاشته است که همه آثار و نشانه هایش با مقررات دوره جنگ سرد تفاوت دارد و سیاست گذاران و نخبگان سیاسی ایالات متحده می کوشند دوران تازه ای در جهان سیاست و ژئوپلیتیک به وجود آورند. در این بین منطقه خلیج فارس در صدر تفکرات و سیاست گذاریهای آنان قرار دارد، به طوری که با تهاجم به عراق و سرنگونی حکومت صدام، حلقه نفوذ آمریکا در منطقه تکمیل شده است. البته سالها پیش از این، رژیم بعثی عراق با تحمیل جنگی هشت ساله به ایران و اشغال کویت بهانه لازم را به دست ایالات متحده داده بود تا نیروی نظامی عظیم خود را در منطقه مستقر کند. این در حالی است که کشورهای منطقه هنوز به طور جدی به تفکر در مورد ائتلاف و هم گرایی منطقه ای و ترسیم سیستم امنیت دسته جمعی نزدیک نشده اند. نکته اساسی اینجاست که حوزه امنیت در منطقه خلیج فارس بعد از این همه تحولات شگرف نیازمند بازنگری اساسی است. امروزه توجه روز افزونی به علل و پیامدهای

تهدید کننده امنیت در این منطقه می شود و از طرف دیگر، نیاز مبرمی به تعریف مفهوم امنیت و پدیده ناامنی در منطقه مزبور احساس می شود و در واقع، رابطه مستقیمی هم بین امنیت در منطقه و سرنوشت آینده کشورهای آن وجود دارد. در این زمینه باید علاوه بر عواملی که در سطح داخلی کشورهای منطقه و نیز در سطح منطقه ای برهم زننده ثبات و نظم امنیتی هستند، به نقش بازیگران سیاسی فرامنطقه ای هم توجه شود. بر این اساس و همچنین در شرایطی که شاهد گسترش ناتو به سوی شرق و متشنج شدن فضای امنیتی خلیج فارس بر اثر حضور نیروهای بیگانه هستیم، عدم همکاری کشورهای منطقه برای دستیابی به یک فرمول صلح جویانه امنیتی، به خودی خود، چالش امنیتی و راهبردی برای منطقه خواهد بود. این چالش راهبردی زمانی به صورت واقعی تر احساس خواهد شد که آثار منفی جنگهای اول و دوم خلیج فارس و همچنین مسئله ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن را بر وضعیت کشورهای منطقه به یاد بیاوریم. از اینجاست که ضرورت همکاری کشورهای حوزه خلیج فارس برای هم گرایی در زمینه های امنیتی، اقتصادی و سیاسی با هدف حفظ و حراست از صلح و منافع کشورهای منطقه آشکار می شود. برای درک موانع و مشکلاتی که بر سر راه هم گرایی کشورهای منطقه وجود دارد، آنها را در سه سطح ابعاد داخلی، منطقه ای و بین المللی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. ابعاد داخلی

در این بخش باید دو مسئله را در نظر داشت: یکی مسئله عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه، و دیگری مسئله ناهماهنگیهایی که در ساختار سیاسی، اقتصادی و اداری کشورهای منطقه وجود دارد. اگرچه این دو موضوع را می توان متداخل با همدیگر فرض کرد، بحث از ناهماهنگی بیشتر به سطوح بالای نظام و دستگاههای حکومتی اشاره می کند، در حالی که مسئله عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی کل مسایل داخلی نظام، از سطوح بالا تا پایین، را در ابعاد مختلف شامل می شود، بدین ترتیب هر کدام از اینها باید در مقوله ای جداگانه بررسی گردد.

مسئله نخست، عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه خلیج فارس است. اگرچه کشورهای این منطقه دارای منابع غنی زیرزمینی هستند و هر چند صادرات نفت و فرآورده های ناشی از آن درآمد کشورهای منطقه را افزایش داده است، به علت اقتصاد تک محصولی، این درآمد تحت تأثیر تغییرات و نوسانات قیمت و مصرف بازار جهان قرار دارد و ضربه پذیری از آنها بسیار زیاد است، از این رو اقتصاد این کشورها نیز متزلزل و ضربه پذیر است. کشورهای صادر کننده نفت منطقه خلیج فارس، به طور کلی، به دو گروه تقسیم می شوند: یک گروه از آنها علاوه بر عایدات نفتی دارای شرایط اقلیمی مساعدی برای کشاورزی هستند؛ مانند ایران و عراق که توانایی بالقوه صادرات غیر نفتی را دارند. گروه دوم کشورهای جنوبی خلیج فارس که وضعیت آب و هوا و محیط طبیعی آنها برای تولیدات کشاورزی مساعد نیست. بخش عمده ای از سرزمینهای واقع در شبه جزیره عربستان و سواحل جنوبی ایران تحت تأثیر «کمر بند خشک» جهان قرار دارد و همین امر موجب کمبود آب در بخشهای مختلف این منطقه گردیده است؛ مسئله بغرنجی که تاکنون راه حل مناسبی برای آن پیدا نشده است. از سوی دیگر، استفاده غیر صحیح از منابع ثروت و سوء استفاده از آن باعث توسعه بی رویه شهرنشینی در همه این نقاط شده است، به طوری که در هشت شهر که پایتخت این کشورها را تشکیل می دهند، حدود ۱۲ درصد از کل جمعیت زندگی می کنند. مهاجرت از مناطق تولید سنتی اعم از کشاورزی، ماهیگیری و امثال آن به مناطق شهری، از یک سو باعث شده است که بخشهای وسیعی از این سرزمینها بی استفاده بماند و از سوی دیگر، سبب مصرف گرایی شدید در شهرها شود. مجموع این عوامل - که البته خود معلول عوامل دیگر است - باعث افزایش واردات و تحکیم وابستگیهای اقتصادی این کشورها گردیده است.^۲

در ادامه این بحث (عقب ماندگی سیاسی و اداری) باید گفت که وجود نظامهای پدرسالاری و سنتی در رأس هرم قدرت و عدم وجود نظام حزبی، به عنوان وزنه ای تعادل بخش میان خواسته ها و تقاضاهای عمومی و سیاستهای اجرایی، و نیز وجود قوانین خشک و سیستم متمرکز تصمیم گیری، به ویژه در تعدادی از کشورهای حاشیه جنوبی منطقه خلیج فارس، باعث نوعی عقب ماندگی سیاسی و به تأخیر افتادن فرایند گسترش جامعه مدنی و مشارکت

عمومی در تصمیم‌گیریهای اجتماعی و سیاسی و همچنین اصلاحات سیاسی و اقتصادی گردیده است. مشروعیت تمامی رژیمهای پادشاهی در منطقه مبتنی بر حقوق سنتی است، و متناسب با آن، ساختارهای سیاسی و اداری هم بیشتر روند سنتی را طی می‌کنند. این در حالی است که جهانی شدن و فرایند روبه‌رو شدن آن، با ویژگیهایی چون ارتقای حقوق و هویت فردی و رشد فردگرایی، مشروعیت این رژیمها را به چالش کشیده است. از سوی دیگر، مشروعیت سیاسی در این کشورها با بحران جانشینی هم‌زمان شده است.^۳ توضیح اینکه منابع اصلی مشروعیت‌ساز در این کشورها عبارت است از:

۱. تداوم سنتهای گذشته به عنوان مبنایی برای اعمال حاکمیت: رژیمهای جنوبی خلیج فارس به صورت دودمانی و اتحادیه‌های قبیله‌ای مطرح هستند و مشروعیتشان مبتنی بر حقوق سنتی است. شیخ‌نشینهای خلیج فارس را می‌توان در گروه رژیمهای پدرسالار قرار داد.^۴ روشن است که ساختارهای قومی و قبیله‌ای در این کشورها اجازه رشد طبیعی به جامعه مدنی را نمی‌دهد.

۲. ملی‌گرایی عربی (احیای عصر جلال و شکوه گذشته): ملی‌گرایی عربی به عنوان یک عامل مشروعیت‌دهنده بر منحصراً به فرد بودن اجتماع دولتهای عربی، همانندی و یکسانی آنها و تأکید بر بازیابی عصر جلال و شکوه گذشته مبتنی است.^۵ مشروعیت در اینجا از طریق یک دشمن خارجی که روابط خصمانه‌ای با ملت عرب داشته باشد، ایجاد می‌شود. در سالهای اخیر اسرائیل و در درجه بعد ایران این نقش را برای کشورهای این منطقه ایفا کرده‌اند.

۳. درآمدهای نفتی: پس از دوران استعمار رژیمهای عربی از طریق اصلاحات اجتماعی و توزیع مجدد ثروت در صدد ایجاد مشروعیت برآمدند و اغلب از طریق تحصیل درآمدهای نفتی به توزیع امکانات رفاهی پرداختند، بنابراین احتیاجی به مشروعیت دموکراتیک احساس نمی‌کردند.^۶ در نتیجه جامعه در حالت اولیه توده‌ای مانده است. در چنین جامعه‌ای، آنچه ملاک و معیار وفاداری مردم را به رژیم تشکیل می‌دهد، ارزشهای اقتصادی و سیاسی همگون و تحمیل شده به وسیله رژیم است و در نتیجه عقلانیت اقتصادی پدیدار نمی‌شود.

۴. دین اسلام: یکی دیگر از عوامل مشروعیت ساز در کشورهای عربی منطقه و به طور کلی در جهان عرب دین اسلام است. البته نگرشهای اسلامی در کشورهای گوناگون این منطقه متفاوت است. نوع حاکمیت دینی در ایران، برداشتهای خاص وهابیت و دیگر گرایشهای مذهبی در کشورهای حوزه خلیج فارس جلوه های متفاوتی از اسلام را به نمایش می گذارد. بدین ترتیب اسلام متناسب با برداشتها و تفاسیر مختلف مشروعیت ساز بوده وهست.

حال، تحولات چند ساله اخیر، به ویژه در زمینه جهانی سازی، رشد دموکراسی و حقوق بشر مشروعیت این رژیمها را نسبت به گذشته با دغدغه بیشتری مواجه ساخته است و نخبگان حاکم با اقداماتی چند در پی سازگاری و هماهنگی با تحولات برآمده اند؛ به عنوان نمونه، امیر بحرین طی فرمانی در اوایل سال ۲۰۰۱ امارات بحرین را به طور رسمی به درجه کشور- ملت ارتقا داد. وی در سال ۲۰۰۰ شماری از زندانیان سیاسی را آزاد و مخالفان سیاسی را به کشور دعوت کرد و در دیداری با آنان وعده بازگشت دموکراسی به کشور را داد. در قطر نیز شبکه تلویزیونی الجزیره توانست شهرتی شگفت انگیز به عنوان یک رسانه عربی بی طرف و آزاد به دست آورد. همچنین امیر قطر زمینه شرکت بانوان در انتخابات پارلمانی را فراهم کرده است. عمان، کویت و عربستان نیز در راستای گسترش مشارکت عمومی در امور سیاسی و اجتماعی گامهایی بر می دارند. در این میان، فقط امارات متحده عربی گویی یارای جدا شدن از دیکتاتوری توأم با نژاد پرستی پان عربیستی را ندارد.^۷ وضعیت عراق، در این میان، که امروزه پیامدهای اشغال نظامی را تجربه می کند، دوگانه به نظر می رسد. از یک سو، تهاجم نیروهای ائتلاف نه تنها مردم عراق را از چنگال رژیم مخوف صدام رهایی بخشید، بلکه مهر پایانی بر ساختار ۸۰ ساله حکومت اقلیت بر اکثریت زد و زمینه هایی را فراهم آورد که هم یک پارچگی ملی و سرزمینی عراق محفوظ بماند و هم قدرت به اکثریت منتقل شود؛ برخوردار شدن مردم عراق از حکومت ملی و مردم سالار بزرگ ترین دستاورد این ملت در تاریخ کشورشان خواهد بود.^۸ از سوی دیگر، مسئله بازسازی این کشور، هدایت و برنامه ریزی سیستمهای اداری و آموزشی، چگونگی تقسیم قدرت میان اقوام مختلف و هم زمان با آن،

مسئله انتقال قدرت به مردم موضوعی است که چالشهایی را فراروی عراق و منطقه به وجود آورده است. ایران هم دارای اهمیت بسزایی از جهت جمعیت و منابع و دارای اهمیت راهبردی و اقتصادی در منطقه است، این در حالی است که جغرافیای سیاسی این کشور به گونه ای است که آن را به طور طبیعی به یک کشور بین المللی تبدیل می کند. در عین حال، ایران با سه مسئله پیچیده روبه رو است: اول، پیچیدگی قشریندی اجتماعی و وجود تفکرات و گرایشهای مختلف نسبت به مسایل داخلی و خارجی؛ دوم، پیچیدگی نظام سیاسی ایران که در عرصه جهانی پدیده ای نوظهور محسوب می شود؛ و سوم، پیچیدگی روابط بین المللی و لزوم ایجاد توازن میان حفظ حاکمیت ملی و ورود در صحنه جهانی توسط دولتمردان. در زمینه اقتصادی، کشور ایران مثل سایر کشورهای عربی منطقه از اقتصاد تک محصولی برخوردار است، از این رو با مشکلات مختلفی همچون کمبود ارز و فناوری روبه روست.

مسئله دوم، ناهماهنگی در ساختار سیاسی، اقتصادی و اداری کشورهای منطقه است. باید این امر را در نظر داشت که انسجام درونی و مشروعیت دو عامل تعیین کننده در استحکام حکومتها و افزایش همکاریها بین آنهاست. منظور از انسجام درونی، درون گرایی نیست، بلکه استفاده از امکانات داخلی و خارجی برای سامان بخشیدن به ساختار داخلی است.^۹ ساختار تصمیم گیری اکثر کشورهای حوزه خلیج فارس بر منافع ملی و داخلی مبتنی نیست؛ هر چند کشورهای غیر عرب مانند ایران در این زمینه از استقلال عمل بیشتری برخوردارند تا نظامهای سیاسی دنیای عرب. وجود ساختارهای قبیله ای و قومی در این کشورها روند ساختار اداری منسجم را هم در این زمینه کند کرده است. موضوع مهم دیگر در این کشورها، ساخت دولت رانتیر است که این امر چه در سطح داخلی و چه در سطح منطقه ای باعث ناهماهنگی در سیستمهای سیاسی و اقتصادی و کند شدن مسئله ایجاد هم گرایی منطقه ای شده است. به استثنای کشورهای ایران و عراق که اقتصاد نفتی - کشاورزی دارند، بقیه کشورهای حاشیه خلیج فارس به طور کامل وابسته به درآمدهای نفت هستند. این کشورها حدود ۶۰ درصد ذخایر نفت جهان را در اختیار داشته و حکومتهای آنها کنترل این ثروت را مستقیماً به عهده دارند. در نتیجه، دولت در عرصه اقتصاد و سیاست بازیگری بدون رقیب است و همین تمرکز

اقتصاد و سیاست دولت را در مقابل جامعه قدرتمند، ولی در مقابل تحولات بین‌المللی آسیب‌پذیر ساخته است.^{۱۰} از طرف دیگر، چون دولت درآمدهای نفتی را به خزانه واریز می‌نماید، نسبت به مالیاتهای مردمی بی‌نیاز است؛ چنین ساختاری این پیامدها را در بردارد: - از آنجا که اغلب کشورهای منطقه، صادرکننده یک محصول هستند و هیچ تولید جایگزینی ندارند، به شدت به معاملات بین‌المللی و قدرتهای فرادستی وابسته‌اند.^{۱۱}

- دولتی که با استفاده از ثروت نفتی در مقابل جامعه خود احساس نیازمندی نمی‌کند، نسبت به مقوله عدالت بی‌توجه است. جامعه نیز چون حقی در حکومت ندارد، احساس تکلیف نمی‌کند.

- دولت در این کشورها، گروه منتقد یا معارض اقتصادی ندارد؛ چون شرایط اقتصادی جامعه معمولاً با مساعدتهای دولت (بخشودگی مالیاتی، اعطای وامهای کم بهره و عدم کنترل کیفی محصولات) نسبت به تولیدکنندگان جامعه سخت‌گیر نیست.^{۱۲}

- دولت رانتیر با گسترش هرچه بیشتر دامنه اختیاراتش، آنتی‌تر خود را نیز در درون می‌پرورد. توضیح اینکه، در این گونه کشورها از یک سو دولت با بسط سیطره خود مانع ارتباط آزاد و فرایندهای هدایت‌نشده اجتماعی می‌گردد و از سوی دیگر، حاضر نیست از دامنه کنترلش بر مقدرات جامعه کاسته شود که این موارد دقیقاً خلاف مقتضیات هم‌گرایی است.

- دولت رانتیر از طریق باز توزیع مداوم ثروت در جامعه، سعی در مشروعیت‌یابی دارد^{۱۳} و همان‌طور که گفته شد، این ثروت از طریق صادرات نفت فراهم می‌آید که مقصد آن کشورهای صنعتی فرامنطقه‌ای هستند. دولتهای منطقه که بین قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی تلفیق ایجاد نموده‌اند، در مقابل نیروهای معارض به شدت احساس ناامنی می‌کنند و برای جبران این خلاء خطیر امنیتی، نیاز مبرم و مداوم به ارتش مجهز و تسلیحات پیچیده رخ می‌نماید. از جهت دیگر، این منطقه در نیم قرن اخیر تحت هیچ شرایطی نتوانسته است به آشتی پایدار میان آرمان‌گرایی و واقعیتها دسترسی پیدا کند. در این منطقه «ایسم»‌ها به اندازه‌ای دور از واقعیت بوده که به طور طبیعی، پیروان آنها را پس از مدتی دچار یأس و نومیدی کرده است. چه سیاستمداران و چه روشنفکران نتوانسته‌اند منظر تاریخی جوامع خود

را کشف کنند و بر آن اساس به اصلاح یا ترمیم و به طور کلی حرکت تدریجی زیر سیستمی بپردازند.^{۱۴} در این منطقه سیاستمداران و روشنفکران تصور می کنند بدون تواناییهای متعدد می توان میان ملتها، کشورها و گروهها ارتباطات و پیوندهای پایداری ایجاد کرد. ایده های موجود هم لایه های قدرت، کسب قدرت، انباشت قدرت و کیفیت قدرت را در نظر گرفته و سالها بحث و جدل و اختلافات خرد و کلان فکری نتوانسته است وضع کلی را به سوی بهبودی سوق دهد. حاکمیت فزاینده بین المللی برشؤون مختلف مردم این منطقه نیز در این رابطه قابل تفسیر و بررسی است. از سوی دیگر، حوزه سیاست در منطقه خلیج فارس از علم فاصله جدی دارد، در حالی که منطقه خاور دور به گونه ای شگفت انگیز علم و معرفت علمی را وارد شبکه فکری و علمی خود کرده و آن را با فرهنگ محلی آمیخته است. از این رو در منطقه خلیج فارس حاکمیت وسیع بین المللی رابطه مستقیمی با ضعف درونی کشورها و زوال تفکر سیاسی چه در حوزه نخبگان فکری و چه در میان نخبگان ابزاری دارد.^{۱۵} به هر حال، مسئله اینجاست که کشورهای حوزه خلیج فارس به علت در نظر نگرفتن واقعیهایی ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک و نیز تحولات سریع دو دهه اخیر، میان منظومه های قدرت تقسیم شده اند و نتوانسته اند حداکثر بهره برداری را از فرصتها در جهت حفظ و بالا بردن منافع ملی خود بنمایند.

۲. ابعاد منطقه ای

با توجه به اینکه از منظر واقع گرایانه، «نظام بین الملل ماهیتی آنارشیک دارد و از سوی دیگر جغرافیا نیز خود را بر دولتها - به لحاظ قراردادادن آنها در یک منطقه خاص و در میان چند کشور همسایه - تحمیل می کند، به نظر می رسد واحدهای سیاسی پیش از آنکه در گزینش همکاریهای منطقه ای «مخیر» باشند»، ملزم به این کار هستند. در کنار این دو عامل ساختاری، درک این نکته نیز دشوار نیست که در عصر جهانی شدن، تهدیدها دارای چنان ابعاد گسترده ای است که مهار و دفع آنها فراتر از توان دولتها، به ویژه دولتهای ضعیف، است. همین امر حکومتها را هر چه بیشتر به سوی تعامل و همکاریهای چند جانبه (به ویژه در محدوده های منطقه ای) سوق می دهد.^{۱۶}

در منطقه خلیج فارس، کشورها در روابط گذشته خود با یکدیگر بیشترین درگیری و مناقشه را تجربه کرده‌اند و البته همکاریهایی هم به صورت دویا چند جانبه وجود داشته است، ولی الگوبرداری تجربیات موفق در مناطق مختلف جهان برای کشورهای حوزه خلیج فارس هنوز نهادینه نشده است. مسئله دیگر که شرط اساسی ساختارهای امنیت منطقه ای است، موضوع اعتماد سازی است. در حالی که کشورهای منطقه خلیج فارس تقابل و خصومت را بارها با یکدیگر تجربه کرده‌اند و نتایج منفی آن را دیده‌اند، هنوز نبود اعتماد معضل اصلی در راه ایجاد روابط متقابل بین کشورهاست و اختلافات متعددی بین آنها وجود دارد. بنابراین دولت‌های منطقه به توانایی نظام امنیتی که باید حداقل در آینده تصور گردد اطمینان ندارند، ضمن آنکه به خاطر هزینه بر بودن این گونه ساختارها و نیز احتمال درگیر شدن در جنگ‌های بزرگ بین‌المللی، از ورود به آن اکراه دارند و به ضمانت اجرایی مؤثر آن امید زیادی نمی‌بندند. آنها، در مقابل، تمایل دارند تا در پیمان‌های امنیتی خارج از منطقه حضور یابند و حتی متکی به نیروهای خارجی باشند. مسئله دیگر، توازن نیروهای منطقه ای است که به عنوان عامل پایداری یا بی‌ثباتی همکاریهای منطقه ای، باعث استمرار یا تغییر یافتن موازنه نیرو میان کشورهای منطقه می‌شود. کشورهای این منطقه دارای سطح توانمندیهای یکسانی نیستند، ایران به عنوان یک کشور بزرگ از لحاظ جمعیت و منابع و قرار گرفتن در موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک مناسب، میان دو انبار انرژی جهان (دریای خزر و خلیج فارس) واقع شده است. کشور عربستان نیز به عنوان بزرگ‌ترین کشور عربی و مرکز جهان اسلام نسبت به دیگر کشورهای منطقه در سطح بالاتری قرار دارد. بعضی از کشورهای منطقه، توانمندیهای این دو کشور را برای خود مخاطره‌آمیز می‌دانند، بنابراین حضور نیروهای بیگانه را به عنوان سپر محافظ در مقابل خطرات بالقوه آینده در منطقه ترجیح می‌دهند.

از سوی دیگر نمی‌توان وجود اختلافات مرزی بین کشورهای منطقه را نادیده گرفت که پیشینه و سوابق تاریخی نیز دارد. از جمله این اختلافات عبارتند از:

۱. اختلاف امارات متحده عربی و ایران بر سر جزایر سه گانه (ابوموسی، تنب بزرگ

و کوچک)؛

۲. ادعای مالکیت ارضی عراق نسبت به سرزمین کویت و قسمتهای شمال شرقی عربستان (البته این اختلاف مربوط به قبل از سرنگونی رژیم صدام حسین است)؛
۳. اختلاف عربستان با کویت بر سر جزایر امرالمرادم و قروه و تحدید حدود فلات قاره در خلیج فارس؛

۴. اختلاف مرزی عربستان با ابوظبی و عمان بر سر واحه بوریمی؛
۵. ادعای ارضی عربستان بر قطر (تقریباً ۲۴ مایل از سواحل جنوب شرقی قطر)؛
۶. اختلاف قطر و بحرین بر سر جزایر حواری و نوار زباره؛ و
۷. اختلاف قطر و ابوظبی بر سر مالکیت جزیره حالول و چند جزیره کوچک تر و اختلاف نظر در مورد آبهای ساحلی و فلات قاره، حتی بندر نفتی ام السعید و اختلاف بر سر خور العدید.^{۱۷}

گرچه بعضی از این اختلافات با انجام توافقاتی چند به نوعی مشکلات را برطرف کرده است، اغلب مثل آتشی زیر خاکستر مانده و کافی است در مقطع زمانی دیگر، در پی بروز زمینه های مساعد، به صورت نزاع و درگیری مرزی ظاهر گردد. به هر حال، این عوامل منطقه ای در مجموع اجازه نداده اند که زمینه مناسب برای هم گرایی میان کشورهای حوزه خلیج فارس پدید آید و نوعی سیستم امنیت دسته جمعی شکل بگیرد.

۳. ابعاد بین المللی

مسئله عمده ای که در این رابطه مطرح است حضور نیروهای خارجی در منطقه خلیج فارس است. آمریکا بعد از رخداد جنگهای خلیج فارس و به ویژه حوادث ۱۱ سپتامبر، کیفیت و کمیت نیروهایش را در منطقه خلیج فارس به شدت افزایش داد و با تهاجم به عراق، کل معادلات منطقه را عوض کرد. ایالات متحده در دو سال اخیر اقدامات تهاجمی خود را بر ضد کشورهایی که آنها را محور شرارت معرفی کرده، شدت بخشیده است. اولتیماتوم به ایران برای قطع روند ساخت راکتورهای اتمی و الزام ایران به امضای پروتکل الحاقی حاکی از کیفیت اقدامات آمریکا در سطح منطقه است و حتی سخن از لزوم کاهش روابط با

عربستان سعودی (بزرگ ترین متحد و پشتیبان سیاستهای آمریکا در منطقه) هم به میان آمده است. بدین ترتیب سیاست آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر نسبت به منطقه و کشورهای آن تهاجمی تر شده است. هرچند فعالیتهای عراق در زمینه سلاحهای کشتار جمعی انتخاب این کشور را به عنوان یک هدف جنگی - از نظر حقوقی - توجیه نمود، اما هدف آمریکا صرفاً از بین بردن تهدید عراق نبود، بلکه فراتر از آن سیاستهای دیگری درباره کل خاورمیانه و حل تمام مشکلات این کشور در منطقه مطرح است. در این راستا ایران به منزله یکی دیگر از چالشهای منطقه ای مد نظر آمریکا به شمار می رود.

بررسی اسناد راهبرد امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد نشان می دهد که در پی فروپاشی شوروی، واشنگتن مهار قدرتهای منطقه ای را هدف اصلی خود قرار داده است تا بتواند قدرت این کشورها را در مناطق حساس جهان محدود کند. جنگ اخیر آمریکا در منطقه علیه رژیم عراق نقطه اوج تلاش برای خنثی کردن سازمانهای جهانی نظیر اوپک، سازمان ملل، ناتو و عدم تعهد و کوشش برای استیلای بر آنها می باشد، تا جایی که واشنگتن عدم حضور ناتو در جنگ را بی ارزش می خواند و با نفت عراق اوپک را کنترل می کند.^{۱۸} در این زمینه نباید از نفوذ نیروها و عناصر روسی در منطقه غافل ماند. تغییر و تحولات جدید منطقه و تحولات بسیار گسترده آمریکا در مناطق هم جوار و نزدیک به خاک روسیه، شرایط کاملاً جدیدی را برای منافع و امنیت ملی آن کشور ایجاد نموده است. جدا از منطقه قفقاز و آسیای مرکزی، خلیج فارس از جمله انتخابهای مهم شوروی برای توسعه قدرت و نفوذ منطقه ای خود و نیز انجام مانورهای سیاسی - روانی لازم در برابر برنامه های بلند پروازانه آمریکا به شمار می رود. بنابراین از دیدگاه سیاست پردازان آن کشور، افزایش تحرکات و اقدامات سیاسی، نظامی و تجاری در منطقه و کشورهای هم جوار آن می تواند به مثابه عامل فشار و ابزار کنترل کننده ای در راه سیاستهای نفوذی آمریکا در آنجا باشد. توجه فدراسیون روسیه به حضور فعال در منطقه در زمان ریاست جمهوری پوتین و هم زمان با افزایش روند تک قدرتی آمریکا در دوران نظم نوین جهانی افزایش یافته است، به ویژه به نظر می رسد که پس از رخداد ۱۱ سپتامبر و تحریکهای جدید آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی حساسیت و توجه روسیه به

خلیج فارس به عنوان یک عامل رقابتی و گاه اعمال فشار سیاسی - روانی لازم به آمریکا بیشتر شده است. این امر حاکی از آن است که کشور روسیه با اعزام کشتیهای جاسوسی و ناوهای نیروی دریایی منافع ویژه ای را در منطقه دنبال می کند. افزایش تحرکات نظامی جدید روسیه در سالهای اخیر در خلیج فارس، از همین دیدگاه قابل بررسی است.^۹ البته این تفسیر از عملکرد روسیه در منطقه هم طرح شده است که فعالیتهای این کشور برای ایجاد نوعی توازن در منطقه متأثر از هم گرایی کامل با آمریکا و متحدانش، در دنیای پس از ۱۱ سپتامبر، است.

نتیجه گیری

در این مقاله سعی کردیم پدیده ناامنی منطقه ای در خلیج فارس بعد از جنگ سرد را با بررسی در سه سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی نشان دهیم. این بررسی نشان می دهد که موانع و مشکلات بر سر راه هم گرایی و امنیت مبتنی بر همکاری در منطقه ناشی از متغیرهای گوناگونی است و تا زمانی که این گونه موانع موجود باشند، باید انتظار بحران و ظهور حوادثی جدید را در آینده داشت. در سالهای اخیر شرایط نظام جهانی و گرایش دولتها به همکاری با همسایگان گزینه امنیت منطقه ای را به عنوان الگوی مؤثر توجیه پذیر نموده است. بنا به اعتقاد برخی پژوهشگران، در عرصه جهانی شدن، منطقه گرایی در میان کشورهای در حال توسعه می تواند راهکاری به منظور جلوگیری از حاشیه ای شدن آنها باشد؛ امری که در منطقه خلیج فارس می تواند ثبات و آرامش منطقه ای را تأمین کند و اهدافی همچون توسعه اقتصادی، تجاری، زیست محیطی، سیاستهای اجتماعی و امنیتی را در بر گیرد. چنانچه این امر در منطقه خلیج فارس تحقق یابد، کشورهای همسایه باید دیدگاه سنتی سیاست مبتنی بر قدرت را کنار بگذارند و به جنبه های رفاهی و سیاستهای نرم افزاری توجه داشته باشند. آنچه حایز اهمیت است، رابطه ای است که میان امنیت ملی هشت کشور منطقه خلیج فارس و زمینه های ایجاد اعتماد میان آنها باید پدید آید، رابطه ای که تاکنون مبتنی بر عدم اعتماد و واگرایی بوده است. میان کشورهای این منطقه چنان اختلافات وسیع و دامنه داری به چشم می خورد که برای حل آنها راهی به جز اعتماد و یا جنگهای خانمانسوز

وجود ندارد. اگر تاکنون رهیافت موفقی برای امنیت منطقه ای خلیج فارس حاصل نشده است، به واسطه تفکر غالب مبتنی بر «حاصل جمع صفر» در مورد مسایل امنیتی بوده است. درست است که قدرتهای بزرگ در روند مسایل و سیاستهای امنیتی منطقه همچنان اثر گذاری خواهند کرد، اما به علت پیچیدگی بافت و ساختار منطقه حتی قدرتهای بزرگ نیز نمی توانند در منازعات منطقه ای به طور کامل ایفای نقش کنند. همچنین برقراری ترتیبات امنیتی توسط کشورهای منطقه می تواند گریزگاهی برای رهایی از معمای امنیت در شرایط جدید باشد.^{۲۰} هرچه علایق دولتهای منطقه خلیج فارس به یکدیگر بیشتر و منافع آنها همگونی زیادتری داشته باشد، پایداری ساختارهای امنیتی نیز بیشتر خواهد بود. آثار مطلوب هم گرایی منطقه ای عبارت است از:

۱. با توجه به وجود کشمکشهای داخلی و اختلافات متعدد میان کشورهای منطقه و بحرانهای موجود منطقه ای، منطقه گرایی در حل و فصل این گونه مشکلات و ایجاد همکاری نقش قابل توجهی را خواهد داشت؛

۲. پرداختن به راهبردهای منطقه ای نقش ویژه ای در رفع مخاطرات و معضلات امنیتی و پرداختن به چالشهای منطقه ای ایفا می کند؛

۳. کشورهای منطقه با اتخاذ راهبردهای منطقه ای می توانند از راهبرد مبتنی بر خود بسندگی که در سطح ملی قابل اجراست، خارج شوند؛

۴. گفتگو و چانه زنیهای مختلف در ابعاد گوناگون می تواند وضع اقتصادی و اجتماعی کشورهای این حوزه را بهبود بخشد؛

۵. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر که شواهد بیانگر رویکرد یک جانبه گرایانه ایالات متحده در عرصه روابط بین المللی است، کشورهای منطقه به منظور پاسداری از منافع و امنیت خود ناگزیر به همکاری منطقه ای هستند.

ایالات متحده در راستای شکل گیری جهان تک قطبی راههای گوناگونی را پیگیری کرده است و البته حوادث ۱۱ سپتامبر کمک کرد این کشور برنامه های خود را به خوبی پیش ببرد. اهمیت راهبردی منطقه خلیج فارس ظرف چند سال آینده به طور تصاعدی رشد خواهد

کرد. طبق گزارشی که از سوی یک گروه پژوهشی کاخ سفید در سال ۲۰۰۱ منتشر شد، خلیج فارس تا سال ۲۰۲۰ میلادی بین ۵۴ تا ۶۷ درصد نفت خام جهان را تأمین خواهد کرد که همین نکته باعث خواهد شد تا این منطقه برای منافع ایالات متحده و دیگر کشورهای بزرگ، حیاتی باشد. ساقط کردن رژیم صدام حسین قطعه نهایی معمایی است که حضور آمریکا را در منطقه استحکام بخشید و روسیه هم در این راستا هیچ وقت مایل نیست که از همتای خود عقب بماند. این کشور در زمان حمله نیروهای مهاجم به عراق گرچه مخالفتی را انجام داد، سرانجام براساس منافع ملی خویش تصمیم گرفت که هم نوایی، سازگاری و نزدیکی را با ایالات متحده در مورد مسایل عراق، منطقه خلیج فارس و همچنین حوزه خزر پیشه کند. حال در سالهای نخست قرن بیست و یکم، با توجه به تحولات جدید جهانی و منطقه ای، نیازهای امنیتی کشورهای خلیج فارس در حال دگرگونی اساسی است و مسئله این است که ضرورت شکل گیری یک ساختار امنیتی جامع باید بر پایه کدام اصول و باورها شکل گیرد؟

۱. در وهله نخست باید تحول و تغییر به صورت ساختاری صورت گیرد؛ یعنی به یک یا چند کشور خاص محدود نشود، و دولت‌های ذی نفع بپذیرند که شکل جدیدی از ترتیبات و مناسبات امنیتی را بین خود ایجاد کنند. این امر مستلزم تحول به صورت نهادی است. بنابراین، تحول نهادی ستون فقرات این چرخش گفتمانی را تشکیل می دهد. توسعه نهادهای فراملی در خلیج فارس می تواند در توسعه سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه نقش مهمی داشته باشد.

۲. پیش شرط دوم ایجاد نظام امنیت دسته جمعی، آن است که کشورهای کوچک منطقه از انجام یک سلسله «خدمات نیابتی» برای قدرتهای خارج از منطقه دست بردارند و در عین حال به نگرانیهای امنیتی آنها توسط دولت‌های بزرگ تر منطقه پاسخ مناسب تری داده شود. این امر مستلزم کسب استقلال سیاسی و نظامی بیشتر کشورهای کوچک تر و گرایش کشورهای بزرگ تر منطقه به سیاستهای همکاری جویانه منطقه ای است. این دو عمل پایه های سیاست ایجاد اعتماد (اعتماد سازی) را تشکیل می دهد. کشورهای منطقه

خلیج فارس همانند افرادی هستند که هر کدام حربه برنده ای در دست خود دارند. آنان یا باید به یکدیگر اعتماد کرده و همگی سلاح خود را بر زمین بگذارند و مشکلاتشان را در این چارچوب حل نمایند و یا باید هر کدام با توجه به سلاحهای خود وارد جنگ خونین و کشنده با دیگران شوند. اگر تاکنون رهیافت موفقی برای امنیت منطقه ای در خلیج فارس حاصل نشده است، تفکر غالب «حاصل جمع صفر» در مورد مسایل امنیتی بوده است، در حالی که این معما می تواند با حاصل جمع غیر صفر آغاز شود که در آن جمع جبری بردها و باختها ضرورتاً صفر نمی شود. در این نوع رهیافت، هم برای عنصر تعارض و هم برای عنصر همکاری جا هست. این رهیافت می تواند به تدریج به یک رهیافت «جمع-جمع» در مورد مسایل امنیتی در منطقه تبدیل گردد تا همه طرفها در مورد هر مسئله خاص وارد شوند، بدون آنکه از برنده یا بازنده شدن بهراسند.

پاورقیها:

۱. احمد حیدری عبدی، «اتحادیه منطقه ای خلیج فارس؛ موانع و مشکلات شکل گیری»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص ۵۰.
۲. همایون الهی، خلیج فارس و مسایل آن، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۸، ص ۱۲۵.
۳. رسول افضلی، «اصلاحات اقتصادی و چالش مشروعیت سیاسی در رژیمهای عرب»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۱، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۸۷. جهت آگاهی بیشتر از مسئله بحران جانشینی، ر.ک: ج.ای. پیترسن، «بحران جانشینی در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس»، ترجمه علی رستمی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۱.
۴. رسول افضلی، همان.
5. Albert Hourani, *A History of the Arab People*, New York: Warner Book, 1992, p. 35.
۶. همایون کاتوزیان، «اقتصاد کشورهای صادر کننده نفت»، ترجمه علیرضا طیب، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۹۶-۹۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۹۲.
۷. پیروز مجتهدزاده، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۷۶-۱۷۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۳۰.
۸. پیروز مجتهدزاده، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۸۸-۱۷۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲، ص ۱۸.
۹. محمود سریع القلم، «شناخت خلیج فارس در قالب مبانی نظری خاورمیانه شناسی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۹۸-۹۷، مهر و آبان ۱۳۷۴، ص ۴۱.
۱۰. روزنامه رسالت، ۱۳۷۶/۳/۲۸.
۱۱. قدیر نصری مشکینی، «مؤلفه ها و موانع هم گرایی در منطقه خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۷۷، ص ۸۶.
۱۲. پیشین.
۱۳. پیشین.
۱۴. محمود سریع القلم، همان، ص ۳۹.
۱۵. پیشین، ص ۴۰.
۱۶. محمود عسگری، «منطقه گرایی و پارادایم امنیت منطقه ای»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۸۸-۱۸۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲، ص ۵۶.
۱۷. احمد حیدری عبدی، همان، ص ۵۲.
۱۸. «گلوبال دیکتاتوری در عصر جهانی سازی»، روزنامه جام جم، ۱۳۸۲/۴/۳.
۱۹. بیژن اسدی، «حادثه ۱۱ سپتامبر و آثار آن بر موقعیت سیاسی خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۱، ص ۵۵.
۲۰. محمود عسگری، همان، ص ۶۱.